

## مثلث اندیشه‌های یورگن هابرماس

دکتر اسداله نقدی\*

### چکیده

این مقاله نگاهی اجمالی بر سه گانه‌های اندیشه یورگن هابرماس از چهره‌های شاخص علوم اجتماعی و فلسفه معاصر جهان دارد. هابرماس از معدود بازماندگان مکتب انتقادی در دنیای معاصر بشمار می‌رود که آراء و نظریه‌هایش بر بخش وسیعی از ادبیات فکری دهه‌های پایانی قرن بیستم تاثیر گذاشته است. هابرماس در ایران چهره کاملاً شناخته شده و در عین حال موثری بشمار می‌رود. از این رو کند و کاو در نظریات ایشان می‌تواند به غنای ادبیات علوم اجتماعی کمک نماید. هابرماس به تعبیری از دریچه علم راستین اجتماعی که پیش‌تر مارکوزه و برخی متفکران مکتب انتقادی از آن صحبت کرده بودند، به مسائل علوم اجتماعی نگاه می‌کند، و به نقد علوم ابزاری و در خدمت‌سازای لایه‌های پنهان اجتماعی می‌پردازد.

روش تحقیق این نوشته بر محور کتابخانه‌ای و اسنادی استوار است، که به دنبال رهیابی به درون اندیشه‌های هابرماس، در صدد تحلیل آرای وی، در نقد ایدئولوژی و ابزار سنجش وی، زبان - سنت و قدرت است.

## واژه‌های کلیدی: علائق بشری، علوم رهایی‌بخش، معرفت انسانی، انسان‌شناسی معرفتی

### مقدمه

هابرماس یکی از برجسته‌ترین چهره‌های معاصر فلسفی و جامعه‌شناسی در جهان معاصر و از آن دسته از متفکران اروپائی است، که در ایران کاملاً شناخته شده است، و اغلب آثار فکری وی مستقیم یا غیر مستقیم به علاقه‌مندان ایرانی معرفی گردیده است. هابرماس همچنین از ایران دیدار و با اندیشمندان و دانشجویان ایرانی نیز از نزدیک ملاقات داشته است. نظر به اینکه حوزه‌های مورد توجه هابرماس از نقد آثار کلاسیک جامعه‌شناسی گرفته تا طرح نظریات جدید در حوزه فلسفه اجتماعی مانند نظریه «پراگماتیسم عام» و توجه به جامعه مدنی و حوزه عمومی و نیز موضوع ارائه سامانمند و سیستماتیک مفاهیم فکری (پارادایم جدید تحلیل) در علوم انسانی پراکنده است، پرداختن به وی مشکل می‌باشد. هر چند توجه او به مدرنیته را نباید هرگز کم اهمیت تلقی کرد. لکن آنچه برای هابرماس بسیار مهم است و سرآغاز ورود به مطالعه جامعه انسانی محسوب می‌گردد، شناخت ماهیت «کنش اجتماعی» است. در این راستا وی به حوزه‌های روانی و زبان‌شناختی هم وارد می‌شود. ارتباط و «نقد متقابل» ازاء و نظریه‌ها از جمله علاقمندی‌های بسیار مهم او محسوب می‌شود.

### بیان مسئله

هابرماس از جمله معدود بازماندگان پیروان اولیه مکتب فرانکفورت است، که در علوم اجتماعی به مکتب انتقادی مغزوف است. این مکتب ضمن نقد سرمایه داری و سلطه ابزاری آن همزمان، مارکسیسم خشک و ماشینی ارتدوکس را نیز زیر ذره‌بین نقد کشید. آنان رسالت اصلی خود را روشنگری می‌دانستند. روشنگری لازمه حرکت به سمت رهایی بشریت است و به اعتقاد هابرماس تلاش‌های سه قرن گذشته برای روشنگری کفایت لازم را نداشته است. یکی از دلایل این عدم موفقیت در این زمینه «غلبه عقلانیت علمی، فنی و عقل ابزاری» در حوزه تفکر بشری بوده است. (اباذری، ۱۳۸۰، صص ۲۰-۲۵)

یکی از مسایل مهم بشر امروز به اعتقاد هابرماس عقیم مساندن جامعه مدرن

در جهت نقد عقلانی هنجارهای اجتماعی است. و در این میان علم و تکنولوژی بر صدر نشسته است، و به تعبیر هربرت ماکوزه سبب تک ساحتی شدن انسان امروزی شده است.

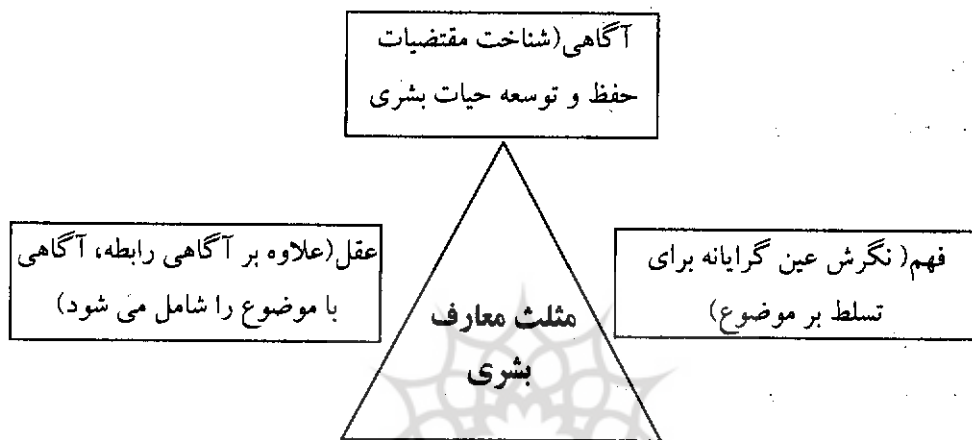
هابرماس اعتقاد دارد علم راستینی که مارکوزه و لوکاج از آن صحبت می‌کنند به نقد سلطه سرمایه‌داری (علم کاذب) و تحقق کاپیتالیسم مدرنیسم مربوط است. نکته مهمی که مورد توجه پیر بوردیو نیز بوده است این است که: جامعه‌شناس در تلاش است تا با پرده برداشتن از مکانیسم‌های سلطه، دلایل پرداختن به کنش اجتماعی را برای آنها فراهم سازد. توصیف روابط اجتماعی یک گزارش ساده علمی نیست، بلکه ابزاری برای آزادسازی کسانی است که زیر سلطه قرار دارند (توسلی، ۱۳۸۳: ۸). علم (و تکنولوژی ناشی از آن) فقط "یکی" از اشکال معرفت مدرن است که برخی آن را تنها راه کسب معرفت می‌دانند. و اگر کسی خلاف این حرکت کند مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد. در حالی که به اعتقاد هابرماس اشکال معرفت بسیار است.

## علائق بشری

هابرماس همواره از بشریت و علائق بشری صحبت می‌کند نه از گروه یا طبقه ای خاص، و اگر نظریه‌ای معطوف به گروه یا قشر مشخصی گردد، آنرا بعنوان ایدئولوژیک کردن منافع قشری مورد نقد و نقادی قرار می‌دهد. وی چنین انحصار را منشاء بحران (بحران ناشی از علم کاذب) می‌داند که به استفاده ابزاری از علم و تکنولوژی منجر می‌گردد و در نهایت توجیه‌گر یک نظام ایدئولوژیک و طرفدار حفظ وضع موجود می‌شود. تا از این راه به رفع بحران مشروعیت در یک نظام اجتماعی خاصی کمک کند.

از جمله دیگر تاکیدات هابرماس در باره علائق بشری توجه به زمینه‌های تاریخی این علائق و نظام‌های فکری است. هر چند باید ریشه‌های مفهومی را نیز مورد توجه قرار داد. همه صور معرفت در تاریخ ریشه دارند و از منافع و علائق بشری سرچشمه می‌گیرند. انسان موجودی اجتماعی است و وسیله برقراری ارتباط بین انسانها زبان است، که در فرآیند اجتماعی شدن سبب انتقال میراث و معارف بشری از یک نسل به نسل دیگر می‌شود. کنش متقابل بشری نمادین است (ژرژ هربرت مید) و انسان‌ها از طریق سمبل‌ها و نمادها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. به نظر

هابر ماس نمادها ابزار سلطه موقت برای کسب سلطه بر طبیعت هستند و نقش بنیانی منافع و علائق معطوف به شناخت از این واقعیت دوگانه سرچشمه می گیرد که آدمی جانوری ابزار ساز و در عین حال موجودی ناطق است. کنش متقابل بشری (Interaction) سبب می شود انسانها از طریق نمادها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. اما همین زبان نیز یک محصول اجتماعی است. این باز نموده و آنچه جهان اجتماعی و اعمال ما را توصیف می کند فرآورده فردی نیست، بلکه یک فرآورده اجتماعی است. زبانی که باز نموده را منعکس می کند یک زبان بی طرفانه و خنثی نیست و همواره در جستجوی دلایل قانع کننده برای توجیه اعمال و رفتار غیر منطقی خود است (توسلی، ۱۰: ۱۳۸۴) به این مثلث توجه نمایید.



به اعتقاد هابر ماس ابزار کسب سلطه بر طبیعت و حفظ و گسترش ارتباط نمادین، خود موجد علائق یا منفعت ثالثی است. کسب خود آگاهی نسبت به مقتضیات را حفظ و توسعه حیات بشری که آگاهی از نقش معرفت است، خود یکی از آنهاست (ابادری ص ۲۸).

هابر ماس نیز همچون کانت، هگل و دیگر فلاسفه ایدالیست، عقل را بر فهم ارجحیت داده و دلیل آن را ماهیت رهایی بخش علائق معطوف به عقل و توان بلوغ و پرورش و نیز کاربرد وسیع آن در حوزه علوم انسانی دانسته است.

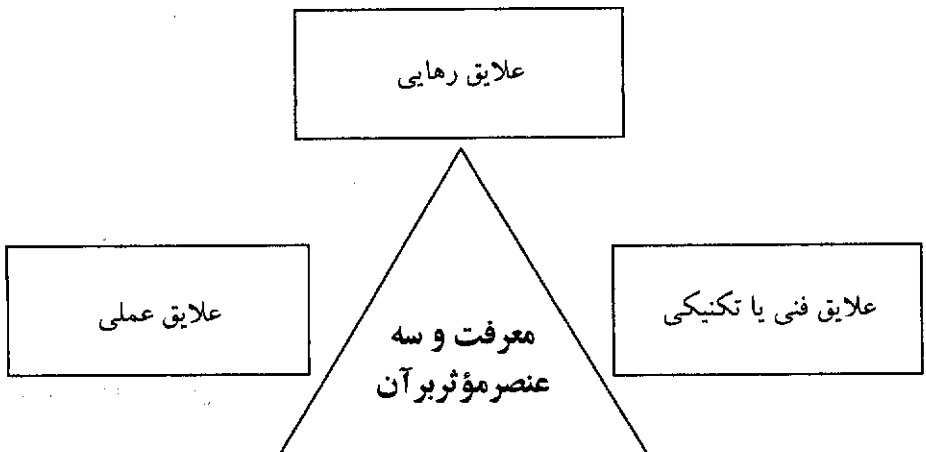
هابر ماس معتقد است که هر سه نوع منافع و علائق انسانی ریشه انسان شناختی دارند. بدین ترتیب ما در نهایت با سه نوع از منافع و علائق بشری روبرو می شویم که هر سه ماهیت انسان شناختی دارند. و به واقع معرفت، شیوه های تفسیر و سازماندهی تجربه و حیات بشری اند

(همان ص ۲۹) از نظر هابرماس معرفت متأثر از سه عنصر ذیل است:

- ۱- تاریخ
- ۲- فرهنگ
- ۳- جامعه



از نظر هابرماس، انسان داری سه نوع علائق است که با سه گانه های مختلف دیگر در نظریه وی کاملاً مرتبط هستند.



## انسان‌شناسی معرفتی

از این روی، وی ناقد شکل افراطی تاریخ‌گرایی (هگل) و نسبی‌گرایی (پوپر) نیز به شمار می‌رود و از اینجاست که صحبت از انسان‌شناسی معرفتی نزد هابر ماس مطرح می‌شود، که در آن بر نقد و مطالعه تطبیقی علوم طبیعی و انسانی و تلاشی برای حل تعارض آنها در قالب نوعی انسان‌شناسی معرفتی صورت گرفته است:

رفع تقابل فرق (بین دو نوع علم طبیعی و انسانی) و گسترش مفهوم علم، منوط به گسترش معرفت‌شناسی بر حسب نوعی انسان‌شناسی معرفتی است. منظور از انسان‌شناسی معرفتی رهیافتی است که به روش کانتی پیش شرط‌های تحقق معرفت را گسترش می‌بخشد (اباذری، ص ۳۰).

هابرماس در قالب طرح انسان‌شناسی معرفتی سه برداشت جامعه‌شناسی پوزیتیو و نئوپوزیتیو را به دلیل تقلیل معرفت بشری از یکسو و برداشت دکارتی را به دلیل انتزاعی بودن معرفت و تقلیل معرفت و رابطه موضوع از نظر استقرار انسان‌شناسی معرفتی ناکافی و قابل نقد می‌داند. در این نگرش به نظر او آگاهی واقعی مستلزم دو شرط است:

۱- توجه به شرایط چنین آگاهی

۲- ماهیت ملموس معرفت، پویایی، تداخل و درگیری آن با زندگی واقعی

بشری.

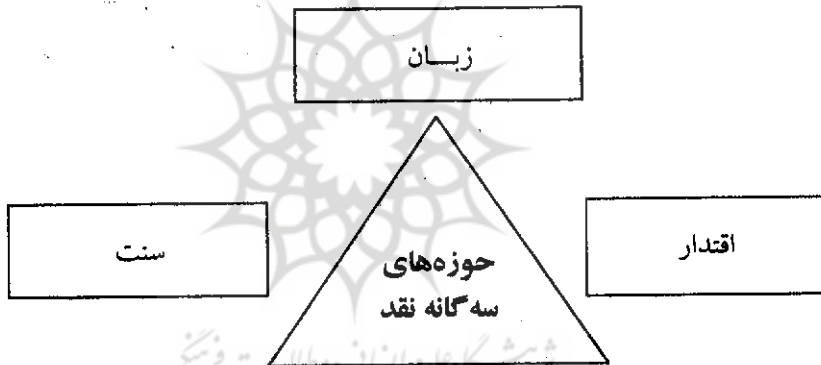
در اینجا دو مثال یکی در حوزه علوم طبیعی و دیگری در حوزه علوم انسانی برای بیان شروط فوق آورده می‌شود. مفهوم «گرما» قبل از آنکه از طریق دماسنج (شرط دوم) قابل اندازه‌گیری دقیق و ملموس باشد، که هست، ولی این امر محصول مقایسه بین ارگانسیم و محیط بیرونی است و البته دقت دماسنج را هم ندارد ولی بر آن مقدم است (اباذری ص ۳۲).

در حیطه علوم انسانی (مانند پدیده زبان) وضع به همین شکل است اگرچه مفاهیم و معانی، وسیله ارتباط زبانی میان انسانها به شمار می‌روند و ارتباط میان اشخاص از طریق نشانه‌های زبان شناختی صورت می‌گیرد و اعتبار معانی منوط به وجود زبان است. ولی درگیری و مشارکت افراد در یک زبان خاص، پیش شرط تحقق هر گونه توافق بر سر معانی است.

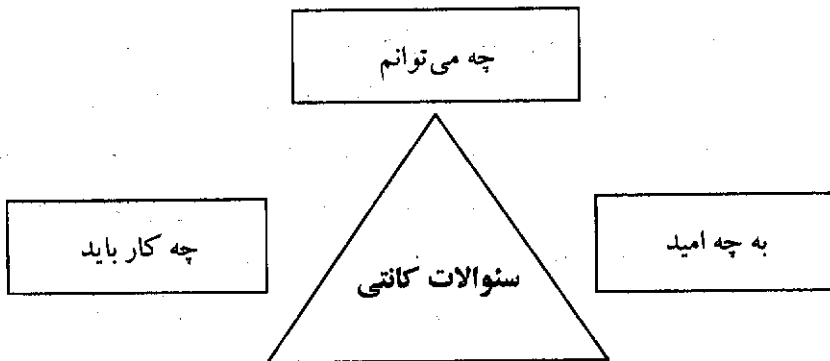
## نقد از دید هابر ماس

هابرماس طرح نظام فکری خود را از نقد و تقابل آراء شروع می‌کند. وی نقد

پوزیتیویسم، نقد مارکسیسم و نقد دکارتیسم و نقد حتی ایده آلیسم و فلسفه تاریخ هگل، کنت و دیگران را مطرح می‌کند. نقد سه گانه زبان، سنت و اقتدار از جمله این نقدهای مهم بشمار می‌رود. این سه (زبان، سنت و اقتدار) ابزار نقد سیستماتیک و نظام مند ایدئولوژی هستند و این نقد زمینه ساز رهایی بشر محسوب می‌گردد. این نظریه انتقادی نسبت به جریان غیر عقلانی شدن ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی غلبه یافته و بازتابی که بر پندارهای مذهب اصالت تحصیل و دانش گرایی بر جای نهاده بود سخت علاقمند شد (کتابی، ۱۳۷۳: ۴).



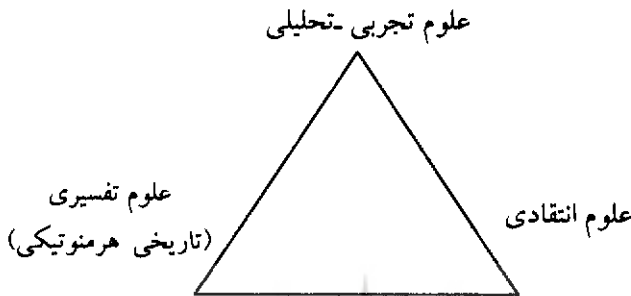
هابرماس توجه به نقدهای فوق و سوالات اخیر را لازمه و ابزار رهایی و امید رسیدن به جامعه عاری از سلطه، زر و زور می‌داند (اباذری ص ۵۶).



علوم انتقادی و نقد ایدئولوژی مورد توجه هابرماس، تحت هدایت و راهنمایی علائق رهایی بخش صورت می‌گیرد. ولی درک درست همه کنش‌های اجتماعی و بسط تحقیق علمی را

منوط و مشروط به گسترش علوم انتقادی می‌داند. و از ویژگی‌های این علوم دلبستگی دوسویه آنها به هرمونیک از یک سو و علوم تجربی و تحلیلی از سوی دیگر است. وظیفه علوم غیر انتقادی عبارتند از:

- ۱- علوم تجربی: تحلیل مطالعه پدیده‌های منظم و مشاهده پذیر؛
  - ۲- علوم هرمونیک: تفسیر و بازیابی معنای کنش و هنجار اجتماعی؛
  - ۳- اما علوم انتقادی: توجه به معرفت تعمیمی و معرفت تفسیری و ایجاد وحدت بین دو علم فوق را در قالب فرایند تأمل و بازاندیشی می‌داند.
- علم انتقادی برای رسیدن به بلوغ بشر کمک می‌کند.

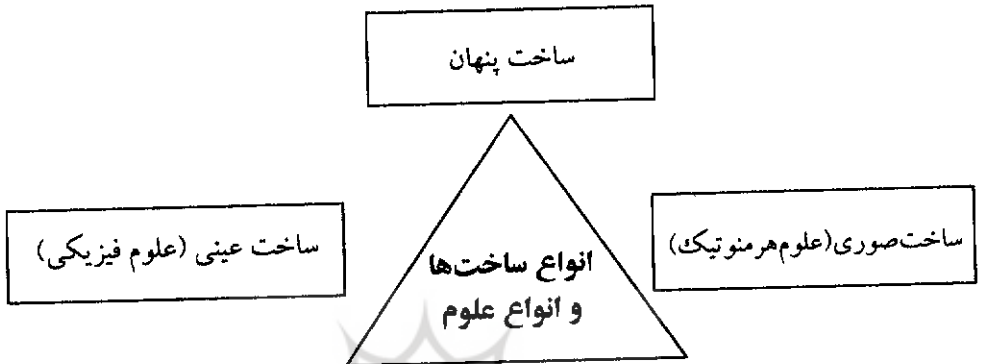


## علوم بازسازنده

هابرماس تلاش بی‌وقفه‌ای را برای رهایی جامعه از سلطه زر و زور از طریق رسیدن به معرفت ناب دنبال می‌کند. به نظر وی وظیفه این اصلاح بر عهده علوم باز سازنده و علوم انتقادی است. تعریف هابرماس از بازسازی عبارت است از: تجزیه نظریه و سپس ریختن آن در قالب شکلی جدید و ترکیبی نو، تا بتوان به شکلی کاملتر به هدف نظریه آگاهی پیدا کرد.

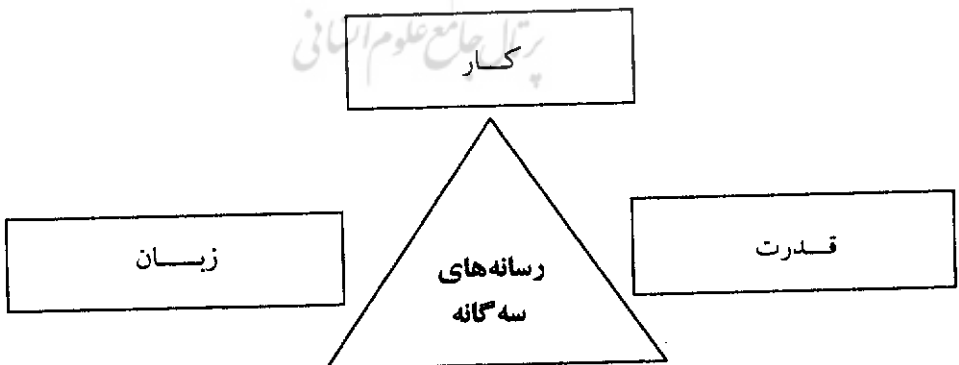
موضوع علم بازسازنده واقعیت به "شکل نمادین ساخت یافته" همان اجتماع است و از این منظر موضوع علم بازسازنده، با موضوعات علوم طبیعی - فیزیکی تفاوت دارد. همچنین این علوم با علوم هرمونیک تفاوت دارد، علوم اخیر بیشتر به دنبال آشکار ساختن و نمایاندن ساختار صوری نوعی خاص از زبان (مانند فرهنگ) است. ولی علوم بازسازنده در پی آشکار کردن «ساخت پنهان» می‌باشد، سلاح علوم بازسازنده استدلال بهتر و باز هم استدلال بهتر است.





به نظر هابرماس علائق سه گانه پیش گفته به ترتیب در قالب سه رسانه یا ابزار سازماندهی اجتماعی دنبال می شود:

- ۱- کار یا کنش ابزاری
- ۲- تعامل یا ارتباط زبانی
- ۳- قدرت یا روابط مبتنی بر سلطه



### انتقادات وارد بر هابرماس

۱ - انتقاد اول به ادغام و ترکیب دو برداشت متفاوت از تامل در نقش است. از یکسو معنای کانتی آن و از سوی دیگر معنای مارکسی، تلاش برای آشتی دادن مارکس و کانت از این جهت که سوژه معرفت در عین حال هم اجتماعی است که جهان را از منظری استعلایی بر می سازد

و هم وجود نوعی یا نژادی تجربه‌ای که در جریان تاریخ طبیعی ظهور یافته است (ابادری به نقل از ثوری معرفت شبه استعلایی، ص ۶۶، ۶۷).

۲ - جمع علمی بودن و انتقادی بودن معرفت منکی بر علوم اجتماعی انتقادی به نظر بسیاری از صاحب‌نظران غیر ممکن است. زیرا این سوال پیش خواهد آمد که چگونه می‌توان فلسفه استعلایی را که ادعا می‌کند پیشینی است و از هر نوع علم پسینی و تجربی مبرا است، با نوعی رویکرد علمی تجربی در یک جا جمع کرد؟

۳ - سومین نقد هابرماس مربوط به نقد گادامر از استفاده هابرماس از رابطه بیمار - روانکاو و گره زدن آن با نقد ایدئولوژی مکتب فرانکفورت است، زیرا هابرماس بر آن بود که این ترکیب می‌تواند مبنای نقد آزادی بخش قرار گیرد.

### جدول ۱: مقایسه عقاید هابرماس با برخی از بزرگان جامعه‌شناسی

متفکر	پارادایم کلی	روش	علوم اجتماعی	دوگانه / سه‌گانه اندیش بودن متفکر
دورکیم	پوزیتیویسم	مشاهده، مقایسه	علم مستقل و تازه متولد شده	ارگانسمی - مکانیکی
وبر	هرمنوتیک	تاریخی - تطبیقی	علم متفاوت از علوم طبیعی	سستی - مدرن
مارکس	ماتریالیسم - دیالکتیک	تاریخی - تطبیقی	علم راستین در مقابل علم کاذب (فلسفه معلق هگل)	باستانی - فنودالی - سرمایه‌داری
هابرماس	نقد پوزیتیویسم	علوم انتقادی و معرفت شبه استعلایی	علم انتقادی و بازسازنده (متفاوت از هرمنوتیک و فیزیک)	مدرن - پست مدرن

## نتیجه‌گیری

همانگونه که در ابتدای مبحث اشاره شد، هابرماس اندیشمندی با افق‌های وسیع فکری است. دغدغه وی بازاندیشی دستگاه فکری فلاسفه کلاسیک و مدرن با هدف رهایی بشر از تفکر تک‌ساحتی و استیلای فکر تکنیکی و فنی بر حوزه فکر بشر امروزی بوده است. تحقق مدرنیسم اگرچه آمال بشر امروزی است، ولی به دلیل سیطره تکنولوژیک، قابل نقد و یک‌جانبه است. بویژه در معنای کاپیتالیستی، معرفت این سلطه بیشتر نمایان است. هابرماس تلاش بی‌وقفه‌ای را برای رهایی جامعه از سلطه زر و زور از طریق رسیدن به معرفت ناب دنبال می‌کند. وی از علوم انتقادی صحبت می‌کند که سلاح اصلی آن به تعبیر ایشان، سلاح علوم بازسازنده استدلال بهتر و باز هم استدلال بهتر است.

نقد عالمانه و منصفانه همه نخله‌های فکری و تلاش بی‌وقفه برای مبارزه با جهل و جمود فکری و حرکت به سمت رهایی از تک‌بعدی، نگرستن به مسائل و امور انسانی که در اغلب قالب‌های فکری قبل از او مشهود بوده، از جهت‌گیری‌های اصلی تفکر هابرماس محسوب می‌گردد.

در گستره مورد توجه هابرماس، کلاسیک‌ها به همان اندازه مورد نقد و واریسی قرار می‌گیرند که مدرن‌ها، و حتی پست‌مدرن‌ها. برای هابرماس آنچه اهمیت دارد اندیشه آزاد از قیود محدود کننده تفکر بشری است. از این بعد، هابرماس معتقد است که هر سه نوع منافع و علایق انسانی، ریشه انسان‌شناختی دارند. به اعتقاد وی اشکال معرفت کثیر است. هرچند وی به تکثر اشکال معرفت بشری ایمان دارد؛ اما افراط در این امر را مردود می‌داند. از این روی وی ناقد شکل افراطی تاریخ‌گرایی (هگگل) و نسبی‌گرایی (پوپر) نیز به شمار می‌رود و از اینجاست که صحبت از **انسان‌شناسی معرفتی** در نزد هابرماس مطرح می‌شود که در آن بر نقد و مطالعه تطبیقی علوم طبیعی و انسانی و تلاش برای حل تعارض آنها در قالب نوعی انسان‌شناسی معرفتی که ترکیبی از ایده‌ها و روش‌های علوم فوق را در خود دارد، در نزد این متفکر مطرح می‌گردد.

## منابع

- ۲- توسلی، غلامعباس، تحلیلی از اندیشه پیر بوردیو درباره فضای منازعه آمیز، نامه علوم اجتماعی، شماره پیاپی ۲۳، ۱۳۸۳.
- ۳- ریتزر، جورج، نظریه های جامعه شناسی در جوامع معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ۱۳۷۹.
- ۴- باتامور، ت، مکتب فرانکفورت، کتابی، محمود، انتشارات پورش، اصفهان، ۱۳۷۷.

5. Jürgen, Habermas. (1987). *Knowledge & Human Interest*, Polity Press,
6. Jürgen, Habermas. (1971). *Toward a rational society*, Heineman, London



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی